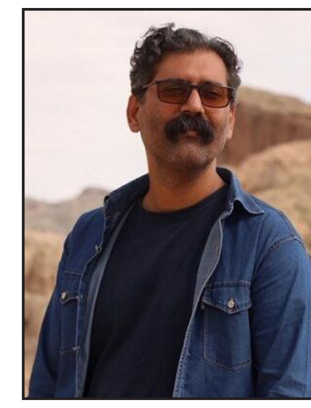
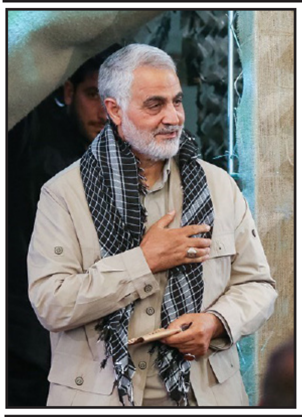
نسیم جنوب
www.nasimjonoub.com
سال بیست و دوم- شماره ۹۰۳ شنبه ۲۸ دی ۱۳۹۸ - ٤ صفحه - ۱۰۰۰ تومان



رئیس انجمن موسیقی استان بوشهر:

اولویت انجمن موسیقی استان بوشهر تحقق برنامه "دستان" است

صفحه۴



سیل و حاج قاسم در خوزستان

حبیب احمدزاده

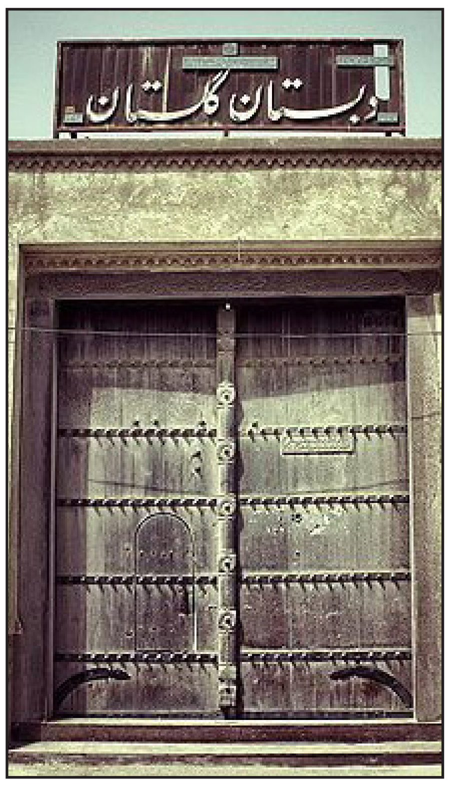
صفحه۴

مصاحبه نسیم جنوب با مونا علیخواه هنرمند بین المللی بوشهر به مناسبت برگزاری نمایشگاه عکس پدرانه:

از بوشهر سپاسگزارم وجود دارد که ما در آن زندگی کنیم

صفحه۲





دبستان گلستان، یک تاریخ فراموش شده

بابک شاکر

صفحه ۴

۳

محاکمه حزبی های بوشهر در کازرون پس از ۲۸ مرداد

گفت وگوی سیدقاسم یاحسینی با عبدالمحمد فقیه

۳

دشواری های زنان در مناصب مدیریتی

فرخ روزبهی

٤

تبدیل کنگان به عسلویه‌ای دیگر!

٤

گشت و گذاری در دفتر فیس بوک در لندن

دکتر حسین شریفی

نسیم جنوب
خبر
شماره ۹۰۳ شنبه ۲۸ دی ۱۳۹۸
NASIM JANOUB

تشکر و امتنان از بازدیدکنندگان «نمایشگاه عکس پدرانه»[1]

ناصر علیخواه

درباره اهمیت و ارزش بزرگان و صاحب سبک این هنر گفته اند: «ارزش واقعیت هنر، همه خواهند ولی نتوانند»[2]

حکیم سنایی به نقل از دیوان وی تصحیح مدرس رضوی درباره ارزش هنر و ادبیات می گوید:

سال ها باید که تا یک سنگ اصلی زآفتاب
لعل گردد در بدخشان یا عقیقی در یمن
عمرها باید که تا یک کودکی از روی طبع
عالمی گردد، نکو یا شاعری شیرین سخن

بنابراین هنر پدیده و خلاقیتی است که جان مایه آدم های خاص است که به زندگی و هر چه هست به زمین می گذارد و با دقت و تلاش همه جانبه و صرف وقت بی شماری تا به یک آفرینش و خلاقیت برسد. فراز نظر بهرام بیضایی نویسنده و کارگردان بزرگ تئاتر و سینما در هفته نامه امید جوان شماره هزار مورخ ۱۳۹۵/۱۰/۱۱ نکته ای از پیکاسو نقاش مشهور و صاحب سبک ایتالیایی که در جهان یکی از بزرگان هنر نقاشی است می نویسد: یک وقتی برای خانمی یک تابلو نقاشی کشیده بود، وقتی مبلغی درخواست کرد بابت دستمزدش، خانم گفت: چقدر گران؟!

شما که دو دقیقه کار کردید، پیکاسو گفت: شصت سال و دو دقیقه. نکته بر این است که: هنر باید سال ها و ده ها زمان صرف کنی تا شاید روزی نزدیک قله هنر بشوی...

بنابراین هنرمند در مقابل جامعه اش مسئولیت اجتماعی دارد. و نکته قابل تامل دیگر این که: ملک الشعرای بهار[3] می گوید: من عجب دارم از آن مردم که هم پهلو نهند، در سخن فردوسی فرزانه را با انوری، ولی امروز حافظ برای ما مثل اعلای شاعری است و همیشه این جایگاه را داشته است و یا به گفته ی سلمان ساوجی می گوید: سلمان به معانی و خیال انگیز- همه خواهند ولی نتوانند.[4]

و با تشکر و سپاس از حضور بی شائبه شما در طول برگزاری این نمایشگاه که به ما قوت قلب و امیدواری برای بهتر شدن و پیشرفت بهتر به عنایت پروردگار، ان شاالله.

پی نوشت:
۱- نگارخانه فرهنگسرای بافت قدیمی بوشهر (عمارت دهدشتی)
۲- پیکاسو
۳- ملک الشعرای بهار همان منبع ص ۱۶۴
۴- همان منبع ص ۱۶۴

مصاحبه نسیم جنوب با مونا علیخواه هنرمند بین المللی بوشهر به مناسبت برگزاری نمایشگاه عکس پدرانه:

از بوشهر سپاسگزارم وجود دارد که ما در آن زندگی کنیم

(زندگی و خاطرات ناصر علیخواه)



عکاسی برای من از ادبیات شروع شد

– هر شخصی هر چیزی که در ذهنش است یک روش هنری پیدا می کند که آن را انجام دهد، یکی آواز می خواند، یکی می نویسد، یکی عکس می گیرد و یکی است که کار فیلم انجام می دهد. عکاسی برای من از ادبیات شروع شد، چون پدرم خیلی اهل ادب بود و خیلی هم مطالعه می کرد. من در مطالعه کردن تنبل بودم و نمی توانستم مثل او مطالعه کنم و بنویسم. بنابراین سوژه کنار گذاشته شد و شروع به نقاشی کردم و خیلی هم خوب بود، آن موقع آقای کارگر به من درس نقاشی می داد و می نشستم و نقاشی می کردم، به نظر من خیلی سخت و وقت گیر بود و من مجبور شدم که یک کاری انجام دهم که تحرک در آن وجود داشته باشد و فیلمسازی را یاد گرفتم و به نظر من کاری بود که باید با بقیه حرف می زدم و نظر خودم را با نظر بقیه تنظیم می کردم تا کار کنم و گفتم نه من باید یک راهی را پیدا کنم که چیزی را که در ذهن من است بتوانم از آن عکس بگیرم و از آنجا عکاسی وسیله ی خوبی بود که بتوانم این کار را انجام دهم و از سن چهارده سالگی شروع به عکاسی کردم.

این کلمه در من اثری ندارد

– من با این کلمه حرفه ای مشکل دارم چون چی حرفه ات می شود و منظور حرفه چی است. حرفه این است که درآمدی از آن درمی آورید و یا نه. دلی کار می کنید و یا نمی کنید در کل این ها را شامل می شود. برای من این مرز شکسته شده وقتی کاری را باید انجام بشود باید آن را در عکاسی انجام دهم و اسم این را شخصی حرفه ای می گذارد و شخص دیگر این را حرفه ای نمی داند، در چشم یک نفر من خیلی حرفه ایی هستم و در چشم نفر دیگر حرفه ایی نیستم بنابراین این کلمه در من اثری ندارد.

چیزی که همیشه تحت تأثیر آن بودم

– چیزی که همیشه تحت تأثیر آن بودم آدمهای در خیابان بود یعنی آدمهای در خیابان من همیشه به آنها نگاه می کنم و همیشه با آنها حرف می زنم و حتی اگر اجازه نداشته باشم در دل خودم با آنها حرف می زنم. آدمها را وقتی می بینم در قصه های آنها می روم بدون این که با آنها حرف بزنم و بدون این که دوربین داشته باشم، این چه سبکی است اسمش را نمی دانم ولی برای من مهم این است که آن واقعیتی که من می بینم بیرون بیاید و ممکن است آن واقعیت به آن واقعیتی که واقعی هم باشد ربطی نداشته باشد. چیزی که برای من در این جریان خیلی مهم است قصه ی واقعی ست چون که من خودم را جای آن طرف می گذارم و براساس آن منظره، قصه را دنبال می کنم، براساس آن دوست دارم کار را پیش ببرم و بعدها در کشورهای مختلف مثل فرانسه، هلند دوره های کوتاه گرفتم که یک هفته فقط با یک عکاس صحبت کردم و خودم فکر می کنم که یک مقدار عکاسی مینیمال برای من مهم است (این سبک از عکاسی با طرح یک چالش با تنظیم یک یا دو عنصر و حذف تمام اضافات در کادر به بیان یک موضوع و پیام می پردازد. در تعاریف آمده است که اساس هنر مینیمال خلاصه گرایی در فرم و تاکید بر محتوای اثر است. پیش از آنکه به احساسات شخصی و بیان آنها علاقه مند باشد، سعی دارد از قوانین فیزیک و ریاضی و استعاره و نشانه در خلق آثار استفاده کند.)

آب میاد، برف میاد، بارون میاد و گریه میاد

حوصله ندارم هزار تا چیز را بچینم تا یک چیزی را توضیح دهم و در حرف زدن هم خیلی رُک و بی شیله پیله حرف می زنم و معمولا این چیزی که در حرف زدن من است در عکاسی من هم وجود دارد و در کارهای تبلیغاتی که انجام می دهم نمی توانم این کار را انجام دهم زیرا در کارهای تبلیغاتی شرایطی می خواهد که شما قصه ای که متعلق به شخص دیگری است آن شکلی بیان کنید. فقط دید، تکنیک و تجربه شما است که کار شما را انجام می دهد ولی دید اصل آن متعلق به شخص دیگری است و شما باید آن قدرت را داشته باشید که دید آن شخص را در عکس خود ترجمه کنید و این یک فرآیند دیگری است و من خیلی دوست دارم عکاسی را به صورت کانسپت یا مفهوم خاصی کار کنم خیلی همه چیز را درگیر هم نکنم تا یک قصه را تعریف کنم و کانسپت (کانسپت در لغت به معنای مفهوم، فکر و تصور کلی است. کانسپت را می توان هدف طراحی یک پروژه نامید و ایده آن دسته از تمایلات ذهن است که با توجه به شرایط حاکم بر پروژه و موقعیت جغرافیایی پروژه و شرایط اقلیم و فرهنگ و آداب و سنن، ما را به سمت طراحی متناسب و کارآمد سوق می دهد) کانسپت به این صورت است که آب میاد، برف میاد، بارون میاد و گریه میاد.

مردم، مردم و مردم

– انسانها خیلی در زندگی من مهم هستند و هنوز باورم نمی شود بتوانم روزی عکسی بگیرم که آدمها در آن نقش نداشته باشند. این قدر انسان ها ذهن پیچیده ای دارند و این قدر با افکار خود می توانند جلو بروند و همدیگر را کمک و یا همدیگر را خراب کنند و خودشان را خراب کنند. من دوست دارم اگر شانسی باشد بتوانیم در واقع چیزهایی که در حالت های انسانها مخفی مانده است آنها را به تصویر بکشیم.

به دنبال بهترین جایزه های دنیا نیستم

– این که در حال حاضر اینجا هستم یکی از بزرگترین موفقیت خود می دانم به خاطر این که چه بهتر از این که در شهر خودم شهری که در آن به دنیا آمدم این نمایشگاه را برگزار کنم و موفقیت خیلی سخت نیست من به دنبال بهترین جایزه های دنیا نیستم و شاید اگر این جایزه ها نصیب من شود خیلی هم خوشحال شوم ولی در حال حاضر این که توانسته ام این شانس را داشته باشم که یکی از آدمهایی که بسیار کار فرهنگی کرده را معرفی کنم و این برای من موفقیت بزرگیست.

بستگی دارد چقدر یک چیزی را جدی بگیرید

– زندگی هنری در خارج از ایران خیلی متفاوت است متاسفانه در اینجا شرایط را بسته بندی می کنیم و زندگی یک عکاس خیلی متفاوت است، به طور مثال عکاسی را می شناسم که فقط کارهای فرهنگی انجام می دهد و در آمریکا برای بزرگترین مارک های دنیا کار می کند و ... اعتقاد من این است که زندگی هنری یک نفر بستگی به این دارد که خروجی آن چه باشد و اگر کاری قوی است دلیل قوی بودن آن چه می تواند باشد غیر از این که ما داستانی را که ارزش داشته به فرم باارزشی ارائه داده ایم و غیر از این چه چیزی در این بازی می چرخد؟ هیچ چیز. بنابراین ارزش کارهای هنری یک عکاس حرفه ای در واقع به همین موضوع بستگی دارد به این که شما چقدر یک چیزی را جدی بگیرید به طور مثال یک نفر که به این نمایشگاه آمده بود به من گفت که می خواهم عکس های خودم را به شما نشان دهم و موبایل خود را برداشت و گفت که البته عکسهای خوبی نیستند و وقتی که آن شخص می داند که عکسهای خوبی نیستند چرا من باید فکر کنم که عکسهایش خوب هستند؟ و چرا من باید به شما یاد دهم که شما خوب هستید؟ این وظیفه من نیست و شما خودتان باید این را درک کنید و یاد بگیرید. آن چیزی که در عکاسی فراموش می کنیم این است که من دارم این پروژه را تعریف می کنم. چون به اندازه ی کافی قوی نیستم هزار تا قصه ی دیگر را با هم می بافم که سوال خود را مطرح کنم، چرا باید این کار را انجام دهم غیر از این است که به خودم اعتماد ندارم پس ما نمی توانیم وظایف همدیگر را انجام دهیم.

عشق به فرهنگ، عشق به پدر

– عشق به فرهنگ. عشق به پدر باعث شد تا نمایشگاه پدرانه را در بوشهر برپا کنم. این که من پدرم را دوست دارم چیز عجیبی نیست و این که من عاشق پدرم هستم اصلاً سوژه ی جدیدی نیست، همه ی آدمهایی که اینجا می آیند و می روند عاشق پدرشان هستند حتی بدترین پدرهای دنیا را می بینید که بچه هایشان آنها را دوست دارند. بنابراین عشق من به پدرم خیلی زیباست ولی مکفی این پروژه نبود، چیزی که من را وادار کرد چیزهایی که از قلم، زبان و تفکر پدرم آمده بود و من نیاز داشتم که اینها را تعریف کنم و اینها را برای بقیه تعریف کنم. همان طور که مرحوم آتشی به پدرم کمک کرده و همان طور که خیلی های دیگر مثل مفتون بردخونی آن را یک جاهایی برده، این ها هم می توانند یک عده ی دیگر را به جای دیگر ببرند. من با شخصی که به این نمایشگاه آمده بود صحبت کردم و گفت خانم من این قدر سند دارم و ناامید بودم که با این سندهایم چکار کنم ولی الان آرام شدم.

اکثر ما وارد این بازی نمی شویم

پس می شود کاری کرد و اگر همین یک ذره اتفاق هم افتاده باشد قبول کنید چند سال دیگر این کار ادامه دار می شود و این چرخه می چرخد و باعث می شود که ما فرهنگ خودمان را نگه داریم. به قول پدرم اگر ارزش فردوسی زیاد است ولی اگر ما این را حفظ نکرده باشیم این ارزش از بین می رود و تمام می شود. پس اگر قبول کنیم که این فرهنگ متعلق به ما است این طوری آن را خرد نمی کنیم ولی اکثر ما وارد این بازی نمی شویم.

همه ریشه ها با هم هستند

– درباره نمایشگاه پدرانه من یک سیر کلی کردم، همه چیز را تا حدودی سعی کردیم که با هم صحبت کنیم. از زندگی شخصی پدرم گرفته تا زندگی فرهنگی، زندگی تألیفی و ادبی. خیلی جالب بود که همه ی این بخشها به هم مربوط می شدند و در تمام این آثار وجه مشترک وجود داشت. یک جایی از دفترچه های



پدرم که نگاه کردم نوشته بود برای مثال دلم برای بچه ام مونا تنگ شده و... در زیر آن برعکس نوشته بود قتل عام دختران که دلم را به درد آورد. بعد به پدرم گفتم چرا شما وقتی که برای فرزندت می نویسید این مسائل اجتماعی را عنوان می کنید؟ خیلی حرف قشنگی به من زد گفت ما فکر می کنیم که حوادث و اتفاقات فقط به همان مکانی که اتفاق افتاده مربوط است ولی این طور نیست بلکه همه ی ریشه ها با هم هستند و همه ی سیم ها به هم مربوط می شوند و منکر این حوادث نمی توانیم بشویم، ممکن است هر اتفاقی الان بیفتد. بنابراین اگر به این آثار دقت کنید، سعی کردیم که در کل کارها هم این را نشان دهیم که همه ی اینها به هم مربوط می شوند.

در طول زندگی با پدرم متوجه آن نشده بودم

– برای این نمایشگاه من شبانه روز کار کردم و نزدیک به شش ماه این کار زمان برد. در رابطه با زندگی پدرم، بعد از برگزاری این نمایشگاه چیز جالبی که متوجه شدم که قبلاً در طول زندگی با پدرم متوجه آن نشده بودم، بزرگی بود. می دانستم که خیلی بزرگ است ولی نه این قدر.

دلم نمی آمد که وقت برای عکاسی بگذارم

– من سعی کردم که از دریا عکاسی کنم، بچه که بودم خیلی در کوچه ها و یا بافت قدیم می چرخیدم دلیل این که از پتانسیل های زیادی که در بوشهر است کار نکردم این بود که وقتی که ما به بوشهر می آمدیم دلم نمی آمد که وقت برای عکاسی بگذارم و دلم می خواست که زمانی که منزل مامانم هستم با خانواده باشم، خانه شان را برای آنها تمیز کنم، برایشان غذا بپزم، با هم غذا بخوریم، حالشان را بپرسم و نمی توانستم عکاسی کنم. پدرم خیلی به من تاکید کرد که نباید این کار را انجام دهید و من اصلا گوش شنوا نداشتم. یکی دیگر از دلایل من این بود که دلم می خواست به ایران بیایم و عکاسی کنم ولی هر بار که ما سفری تنظیم می کردیم به ایران بیاییم، سفر خانوادگی می شد و من نمی توانستم عکاسی کنم ولی در تیرماه که این اتفاق افتاد یک لحظه تلنگری در ذهن من آمد، من چقدر چیزها را در این زمان از دست دادم و چقدر کم آوردم و پدرم در این زمینه موثر بود و این طور نبود که واقعا همه چیز مستقیم از خودم باشد، چون پدرم خیلی به من تلنگر می زد و دوست داشتم ولی توانایی اش را احساس می کردم ندارم.

نیاز دارم که برای بوشهر کار بکنم

شخصی که به این نمایشگاه آمده بود به من گفت چه طوری استارت کار را زدید که این پروژه تمام شود؟ و من در جوابش گفتم که خیلی سخت است این که کاری را شروع کنی و بگویی من انجامش می دهم. من از خانواده ام خواهش کردم که پنج یا شش ماه به من فرصت دهید من قوی تر برمی گردم. به آنها گفتم به من این شانس را بدهید که این را به نتیجه برسانم که من نیاز دارم که برای بوشهر کار بکنم و من وظیفه ام است که برای پدرم این کار را انجام دهم و نه فقط برای پدرم بلکه برای بوشهر وظیفه ام است و حق این نیست جایی که به دنیا آمدم این کار را انجام ندهم و حتی به من پیشنهاد دادند که این نمایشگاه را ابتدا در تهران برگزار کنم و بعد به بوشهر ببرم و من گفتم متاسفم اصلا هیچ گالری برای من ارزش ندارد غیر از این که این کار به بوشهر بیاید و با حضور پدرم در بوشهر انجام شود.

این کاری بود که توانستیم ولی این کاری نبود که خواستیم

در کل من روی این پتانسیل های بوشهر کار نکردم ولی ۴ یا ۵ سال پیش بود که با آقای اسماعیل جاشویی یک قرار ملاقات گذاشتم و نصف روز صحبت کردم که من باید برای بافت بوشهر چه کار کنم ولی به این نتیجه رسیدیم که یکی دو ماه باید بمانم و این برای من امکان نداشت ولی به قول دکتر معین این کاری بود که توانستیم ولی این کاری نبود که خواستیم. خیلی بیشتر می شد کار کرد ولی جای این نیست که آدم خودش را سرزنش کند و کاری که می توانستیم از دستمان بربیاید را انجام دهیم و این یک شروع است، یک زمانی باید از جایی شروع شود.

این قدر بوشهر حرف برای گفتن دارد

– بوشهر خیلی جای بحث دارد این قدر می شود روی آن کار کرد و این قدر بوشهر حرف برای گفتن دارد و اگر بخواهم اسم ببرم به عنوان مثال: دریاش یک قصه است، زندگی ماهیگیران یک قصه است، نوع ساختمان و شیشه هایش یک قصه است، کوچه های قهر و آشتی اش یک قصه است، چرا مردم بوشهر مهمان نواز هستند این خود یک قصه است، چرا این قدر غریب پسند هستیم یک قصه است، چرا وقتی عروسمان از یک شهر دیگر می آید خوشحال هستیم این هم یک قصه است و این قدر ساختمان های زیبا در آن وجود دارد و... این قدر ادبیات ما غنی است و در بوشهر آن قدر قصه های قشنگ وجود دارد که می توانیم از آنها قصه های زیبا بسازیم.

از بوشهر سپاسگزارم که وجود دارد که ما هم در آن زندگی کنیم

– من در آخر اگر بخواهم حرف خاصی بزنم و نمی دانم خاص باشد یا خیر اول می خواهم از پدرم تشکر کنم که من را در این راه تنها نگذاشت و کمک کرد که شروع کنم دوم این که واقعا از بوشهر سپاسگزارم که وجود دارد که ما هم در آن زندگی کنیم.

تاریخی
شماره ۹۰۳ شنبه ۲۸ دی ۱۳۹۸
NASIM JANOUB

محاکمه حزبی های بوشهر در کازرون پس از ۲۸ مرداد

در گفت وگو با عبدالمحمد فقیه

مصاحبه و تدوین: سیدقاسم یاحسینی

(قسمت دوم)



- در گمرک بوشهر که شما کار می کردید، وضع طرفداران حزب توده ایران چطور بود؟

- تشکیلات کارگری و اداری حزب توده ایران در بوشهر در گمرک هم فعّال بود. تعداد زیادی کارگر و کارمند در گمرک بوشهر عضو یا طرفدار حزب توده بودند. من هم در این زمینه فعّال بودم. از میان کارگران گمرک بوشهر، تعدادی را هوادار حزب کرده و برایشان حوزه حزبی تشکیل داده بودم. چندین نفر کارگر را به آقای عمو معرفی کردم که مخفیانه عضو حزب توده شدند. تقریباً تشکیلات کارگری داخل گمرک با من بود. مستقیم هم به آقای عمو گزارش می دادم. در حوزه هایی که برای کارگران گمرک تشکیل می دادم، برایشان سخنرانی می کردم، اعلامیه و روزنامه های حزبی می دادم و درباره اخبار ایران و جهان با آن ها صحبت می کردم.

-معمولاً در هر حوزه حزبی، چند نفر حضور پیدا میکردند؟

- در هر حوزه، معمولاً چهار تا پنج نفر شرکت میکردند. حوزه ها هم در خانه و منازل افراد برپا میشد.

- توده های معروف زمان شما در بوشهر چه کسانی بودند؟

- ما درست همدیگر را نمی شناختیم. خیلی کم می شناختیم. نهایت دقت را داشتیم تا کسی شناسایی نشود. هر فردی مخفیانه با رئیس حوزه خودش ارتباط داشت. سعی می کردیم نه شناسایی بشویم و نه کسی را بشناسیم. با این حال، البته چند نفر در بوشهر معروف به توده ای بودند.

- روسای گمرک بوشهر هم حزبی بودند؟

- نه نبودند.

- حزب توده ایران در بوشهر چه شاخه ها و تشکیلاتی داشت؟

- شاخه های مختلفی شامل کارگری، اداری و دانش آموزی داشت. یکی از دانش آموزان دبیرستان سعادت، مرحوم منوچهر آتشی بود. بعد آمد شیراز و در تربیت معلم ادامه تحصیل داد. در همان بوشهر همسایه ما بود. با هم بودیم. یادم می آید یک روز آمد پیش من و گفت: من شعر می گویم!

گفتم: شعر می گویی؟

گفت: بله.

خیلی توجهی به او نکردم! اما بعدها دیدم چقدر خوب شعر می گوید. شعرهای سیاسی و حزبی هم می گفت. از جمله شعری در هشت، نه بیت گفته بود که جالب هم بود. شعر را در سال های پس از کودتای مرداد ۱۳۳۲ گفته بود. خطاب به شاه بود. من از روی آن شعر برای خودم نوشتم، اما سال ها بعد وقتی نوذر، برادر منوچهر، و حسین باباچاهی را در گمرک، ساواک گرفت و بُرد تهران، فکر کنم اواخر دهه چهل یا در اوایل دهه پنجاه بود، درست یادم نیست، با خودم گفتم که حتماً ساواک سروقت من هم خواهد آمد. این بود که فوراً رفتم خانه. آن شعر را در یک دفتر صد برگی با جلد قهوه ای یادداشت کرده بودم. مقداری شعر و نوشته سیاسی دیگر هم داخل آن دفتر بود. آن دفتر را آتش زدم. بخشی از آن اشعار را هنوز به خاطر دارم:

رخسار گل زباد خزان زرد گشته است
بلبل زشور ولوله دلسرد گشته است.
آتش نمی زند به سیه چال سینه ها
خورشید هم ز سردی ما سرد گشته است
نقد نبرد با بهار از خزان غم
گلزار زد حاصل این نرد گشته است
مردان راه زیر گِل سرد خفته اند
میدان محل بازی نامرد گشته است.

«نامرد» اشاره اش به شاه بود. البته چهار بیت از این شعر از یادم رفته است. بیت آخر آن شعر همین بیت بود:

مردان راه زیر گِل سرد خفته اند
میدان محل بازی نامرد گشته است.

منوچهر سال ۱۳۳۳ یک شعر خیلی قشنگ در قالب شعر نو نیمایی سروده بود که برایم خواند. شعر درباره هوای سرد و برفی بود. الان چیزی از آن اشعار یادم نیست. اما یادم هست که در آن شعر، شاه به یک شیر برفی تشبیه شده بود که یک شمشیر برفی هم در دست داشت. چند روزی به همین منوال گذشت. اما بالاخره آفتاب، که قدرت ملت بود، ظاهر شد و شیر و شمشیر برفی را آب کرد و از بین برد. محتوای شعر نو منوچهر، چنین چیزی بود. این شعر هم در همان دفتر بود که آتش زدم.

- حزب در بوشهر فعالیت هنری هم داشت؟ مثلاً اجرای نمایش نامه و تئاتر؟

- نه. اگر هم داشت، من چیزی نمی دانم.

- حزب توده ایران در بوشهر تشکیلات زنان هم داشت؟

- بله داشت.

- چه کسانی بودند؟

- یکی از آنان خواهر علی اکبر کبگانیان بود. دختر خیلی فعّالی بود. زن مرحوم اسماعیل دولابی، مادر حسین دولابی بود. خواهر آقای محمد خانی، از مقامات بلندپایه شهربانی بوشهر، بود. دختر آقای عمو هم خیلی فعّال بود. اسم آن دختر از یادم رفته و نمی دانم زنده است یا از دنیا رفته است. چند زن دیگر هم بودند که من اطلاعی از نام و فعّالیت آن ها ندارم. شاخه زنان حزب در بوشهر فعّال بود. زنان حتی اعلامیه پخش می کردند.

- [مهدی جهانبخشان] زن مرحوم اسماعیل دولابی اعلامیه زیر لباسش می گذاشت و می برد و پخش می کرد.

- ها! من نمی دانستم.

-تشکیلات زنان حزب توده در بوشهر چه می کردند؟

- من ارتباط تشکیلاتی با آنان نداشتم. نمی دانم چه می کردند.

- با علی اکبر کبگانیان هم ارتباط تشکیلاتی داشتید؟

- نه من با علی اکبر، هم حوزه نبودم.

- خاطره خاصی از ایشان دارید؟

- الان چیزی یادم نیست.

- از اعتصاب های کارگری در شرکت نساجی اعتمادیه بوشهر چیزی به خاطر دارید؟

- نه چیزی یادم نیست.

- چندین بار هم اعتصاب شد. اخبار اعتصاب را علاوه بر روزنامه های محلی بوشهر، نشریات حزبی در تهران هم منعکس می کردند.

- والله هیچ چیز یادم نیست! شصت، هفتاد سال گذشته. حافظه من هم دیگر خوب کار نمی کند. خیلی چیزها از یادم رفته است.

- در چهار محله بوشهر (بهبهانی، شنبدی، کوتی و دهدشتی) هم حزب فعّالیت یا حوزه داشت؟

- بالاخره افرادی در این چهار محله بوشهر بودند که طرفدار حزب توده بودند.

- یادتان نمی آید چه کسانی بودند؟

- آن اوایل خیلی بودند. کارگر، مغازه دار، اداری، دانش آموز. همه بودند. حتی زنان هم بودند. کسانی مثل محمود خجسته بخت، عبدالرسول برهانی و ...

- [مهدی جهان بخشان] شیبو نبود؟ می گفتند گرایش های حزبی داشته است.

- یادم نیست.

- در کودتای اول، در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ که سرهنگ نعمت الله نصیری انجام داد و شکست خورد، هواداران و اعضای حزب توده ایران در بوشهر چه کردند؟

- وقتی روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ از طریق رادیو ایران شنیدیم که کودتای اول شکست خورد، من با تعدادی از کارگران شرکت نساجی اعتمادیه و گمرک در دروازه [میدان انقلاب] جمع شدیم و تظاهرات ضدشاه راه انداختیم و علیه شاه و خاندان سلطنت شعار دادیم. بعدها شنیدم آقای کَلهُر هم شخصاً در این تظاهرات حضور داشت. البته من خودم آن روز او را ندیدم. همان روز قصد داشتیم به اتفاق کارگران به مقر شهربانی بوشهر حمله کنیم، مأموران شهربانی را خلع سلاح کرده و آن جا را تصرف کنیم. نمی دانم چرا نشد! فقط شعار دادیم و آن سه روز خوش حال بودیم که شاه از ایران فرار کرده و کودتا شکست خورده است.

- از جعفر آهنگر، که یکی از اعضای پر شور و فعّال حزبی در بوشهر بود خاطره ای دارید؟

- ایشان را می شناختم. حزبی فعّالی بود. اصلاً آدم مذهبی نبود. تقریباً روبروی اداره شهرستان فعلی آموزش و پرورش بوشهر در خیابان معلم، مغازه داشت. مغازه تعمیرات کامیون و ماشین های سنگین داشت.

- آیا این جعفر آهنگر با جعفر آهنگر، پیشخوان مسجد محله شنبدی بوشهر یکی بودند؟

- نه یکی نبودند. جعفر آهنگر که عضو حزب توده در بوشهر بود اصلاً اهل مذهب و مسجد نبود.

- روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که تیمسار فضل الله زاهدی با همکاری انگلیس و آمریکا علیه دکتر محمد مصدق کودتا کرد، شما کجا بودید؟ یادتان هست؟

- بله خیلی خوب یادم هست. من در منزل خودمان در بلمانه بودم. یادم هست چهارشنبه بود. نمی دانم چطور و از چه طریقی شنیدم که در تهران کودتا شده است. شاید از رادیو شنیدم. الان درست یادم نیست.

- واکنش شما از شنیدن خبر کودتا چه بود؟

- من و برخی از بچّه های حزبی رفتیم دَم دروازه ایستادیم. فکر می کردیم مثل ماجرای ۳۰ تیر، کودتا هم به زودی شکست خواهد خورد! همین طور که دَم دروازه جمع شده بودیم، تعدادی پاسبان آمدند. یکی از آن پاسبان ها با من آشنا بود. به من نزدیک شد و آهسته گفت: فقیه! این جا نمان!

من هم فوری از دروازه رفتم. از شهر رفتم کنار دریا و آن طرف ها. فردای کودتا، چند نفری از بچّه های حزبی را مأموران شهربانی گرفت و زندانی کرد. از جمله منوچهر آتشی، خلیل قاطان، عبدالرسول برهانی و محمود خجسته بخت را هم گرفتند. حتی محمدرضا نعمتی زاده را که توده ای نبود هم گرفتند که البته همگی را خیلی زود آزاد کردند.

- کودتا که شد، شما را بازداشت کردند؟

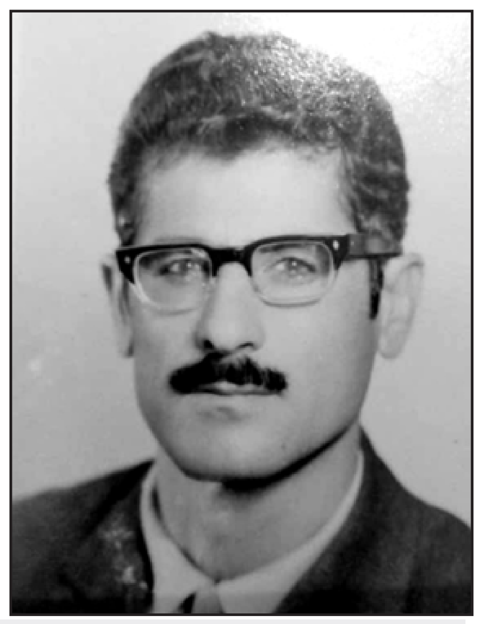
- وقتی کودتا شد، بگیر و ببند در بوشهر هم شروع شد. من مخفی شدم. حتی مأموران شهربانی به منزل ما آمدند تا مرا بازداشت کنند، اما مرا پیدا نکردند. همان موقع که مأموران شهربانی به خانه ما آمدند، من پشت بام خانه همسایه مان بودم و از همان بالا، داخل منزل خودمان را نگاه می کردم. مأمورهای شهربانی ریختند داخل خانه ما و خانه و اتاق ها را گشتند، اما نتوانستند مرا پیدا کنند. ناچار دست خالی رفتند. من هم همه چیز را از آن بالا می دیدم. وقتی مأموران شهربانی از خانه ما دست خالی رفتند، دیدم من اهل مخفی شدن و فرار و این حرف ها نیستم. کارمند گمرک هم بودم. فردای آن روز، رفتم کلانتری و خودم را معرفی کردم. مأموران مرا گرفتند و زندانی کردند! البته چند نفر از توده ای معروف بوشهر فرار کردند، از جمله محمود خُجسته بخت که مأموران شهربانی و حکومت نظامی دنبالش بودند، اما او مخفی شد و توانست از بوشهر فرار کند و به چنگ مأموران شهربانی نیفتد. چند سال بعد اتفاقی او را در شیراز دیدم. آدم فعّالی بود.

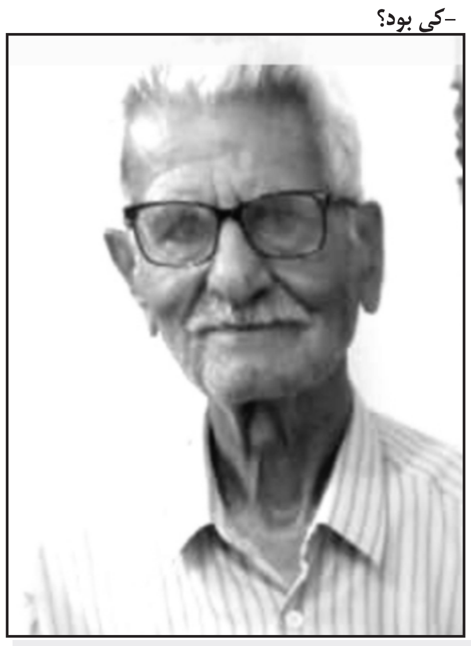
- وقتی خودتان را معرفی کردید، شما را زندانی کردند؟

- کودتا که شد، بگیر و ببند در بوشهر شروع شد. همانطور که گفتم من رفتم به شهربانی و خودم را معرفی کردم. مرا به زندان بوشهر، که در حوالی دروازه [میدان انقلاب فعلی] بود، بردند و زندانی کردند. همراه من، تعدادی کارگر، کارمند و معلم از حزب و جبهه ملی هم در زندان بودند.

- ممکن است چند زندانی که با شما هم بند بودند را نام ببرید؟

- زندانی؟ تا آن جا که یادم هست این افراد بودند: مرحوم علی اکبر کبگانیان، عبدالنبی بوستانی، سید عبدالرسول برهانی، محمدشفیع امین (کارمند اداره دارایی)، عبدالله تاجدینی (که زود هم مرخص شد)،





من و برخی از بچّه های حزبی رفتیم دَم دروازه ایستادیم. فکر می کردیم مثل ماجرای ۳۰ تیر، کودتا هم به زودی شکست خواهد خورد! همین طور که دَم دروازه جمع شده بودیم، تعدادی پاسبان آمدند

رجبعلی فروزانی (که زود مرخص شد)، خلیل قاطان (که معلم و یهودی هم بود)، علی توکلی، جعفر عراقی آهنگر و تعدادی دیگر که یادم نیست. ده، پانزده نفر کارگر هم بودند که اسامی آن ها یادم نیست. البته کارگرها خیلی زود مرخص شدند. عده ای هم از «جمعیت اتحاد ملی» در بوشهر بازداشت شده بودند. کسانی مثل زنده یاد خرم، حاج سید اصغر مصطفوی، عبدالله دباغ و ... البته چندی در زندان بودند و آزاد شدند. حتی کارشان به دادگاه هم نکشید. آزاد شدند.



- ماشاءالله کازرونی هم با شما در زندان بوشهر بود؟

- بله ماشاءالله کازرونی هم بود. از برازجان آورده بودند. البته توده ای نبود. طرفدار جبهه ملی بود.

- روزها را در زندان چه می کردید؟

- جمع می شدیم و با هم صحبت می کردیم. دو یا سه نفره با هم راه می رفتیم.

- نشریات حزبی هم به داخل زندان می آوردند؟

- نشریات حزبی؟ چیزی یادم نیست.

- با هم حزبی ها درباره کودتا و اوضاع سیاسی روز هم صحبتی می کردید؟

- بله مرتب صحبت می کردیم. آن اوایل فکر می کردیم که حزب توده به زودی قیام خواهد کرد و حکومت کودتا را شکست خواهد داد و ما هم آزاد خواهیم شد. اما چنین نشد!

- حدود چند زندانی حزبی در زندان بوشهر بودند؟

- اوایل زیاد بودند. بعدها کم شدیم. آن اواخر با کارگرها حدود بیست نفری بودیم. شاید هم بیشتر. من الان درست یادم نیست.

- رئیس زندان بوشهر چه فردی بود؟

- یک پاسبان سیاهی بود. گروهبان بود. اسمش یادم رفته.

- شما را دادگاهی کردند؟

- بله به دادگاه بردند و محاکمه کردند.

- دادگاه کجا بود؟

- کازرون بود. عده ای از توده ایها را از بوشهر سوار کامیون نظامی کردند و بردند کازرون برای محاکمه در دادگاه نظامی. البته قبل از این که همه را ببرند، مرا همراه با مرحوم عبدالنبی بوستانی، دو نفری، به کازرون بردند. یک روز صبح، ما دو نفر را همراه با دو مأمور نظامی سوار کامیون نظامی ارتش کردند و به کازرون بردند. بعد، دیگران آمدند. همان حدود بیست نفر.

- رئیس دادگاه چه کسی بود؟

- سرهنگ ... بود. اسمش یادم بود، اما الان یادم رفت. یک سرهنگی بود.

- دادستان دادگاه شما در کازرون چه کسی بود؟

- دادستان دادگاه ما سرهنگ سپانلو بود.

- در دادگاه چه گذشت؟

- ما را محاکمه کردند. چند روز بعد هم برایمان حکم صادر کردند. عده ای به شش ماه زندان محکوم شدند. چون شش ماه زندانی بودند، فردای همان روز مرخص شدند.

حکم شما چقدر بود؟

- من و علی توکلی به هشت ماه زندان محکوم شدیم. مرحوم کبگانیان و جعفر عراقی آهنگر هم به یک سال زندان محکوم شدند.

- عبدالنبی بوستانی چقدر حکم گرفت؟

- عبدالنبی بوستانی شش ماه حکم گرفت. چون شش ماه زندان را کشیده بود، فردای آن روز آزاد شد و به بوشهر برگشت.

- ظاهراً یک یا چند نفر از اعضای دادگاه نظامی شما در کازرون، خودشان مخفیانه عضو سازمان افسران حزب توده بود؟

- بله! یادشان بخیر! یکی از آنها وکیل ما بود.

-کی بود؟

- زنده یاد سروان حسین نوربخش. البته پسوند فامیلش هم چیزی بود که یادم رفته است. در دادگاه و در دفاع از ما، آتش از دهانش بیرون می آمد! در دادگاه چند بار با دادستان سرهنگ شاملو، حرفش شد. حسابی از ما طرفداری می کرد. حتی در موردی با سرهنگ شاملو، دعوایش شد! قاضی دادگاه ناچار اعلام تنفس داد و وقتی جو آرام شد، مجدداً دادگاه شروع به کار کرد. دادگاه تحت تأثیر گفته های سروان نوربخش قرار گرفت.

- از سرنوشت حسین نوربخش خبری دارید؟

- شنیدم که پس از لو رفتن سازمان افسران در شهریور ۱۳۳۴، از ارتش فرار کرد و رفت اصفهان و آهن فروشی گذاشت. در اصفهان پس از مدتی شناسایی می شود. با نیروهای نظامی کودتا درگیری پیدا می کند و در درگیری ظاهراً کشته می شود. این طور شنیدم، نمی دانم حقیقت دارد یا نه!

- ظاهراً ستوان تقی کی منش هم عضو دادگاه نظامی شما در کازرون بود؟

- کی منش؟ چه کاره بود؟ الان چیزی یادم نیست.

- چنان که در کتاب خاطراتش نوشته، عضو دادگاه نظامی در کازرون بود. مسؤل دادستانی ارتش در دادگاه شما بود. همان که شما را برای دادگاه تجدید نظر از بوشهر به شیراز برد!

- چیزی یادم نیست. ماشاءالله اطلاعات شما از حزب و فعّالیتهای آن خیلی کامل است!

- بعد از آزادی از زندان، چه کردید؟

- من در بهار سال ۱۳۳۳ از زندان آزاد شدم. پس از کودتا، مقامات شهربانی گزارش مرا داده بودند. به همین خاطر هم از پُستی که در گمرک داشتم، برکنار شدم. چندی بیکار بودم تا بالاخره در سال ۱۳۳۴ به گمرک برگشتم. در جاهای مختلف گمرک خدمت کردم تا بالاخره بازنشسته شدم و پس از بازنشستگی به شیراز آمدم و ساکن این شهر شدم.

- از زندان که آزاد شدید، تشکیلات حزب در بوشهر وجود داشت؟

- تشکیلات؟ بله. از زندان که آزاد شدم، تا چندی تشکیلات حزب در بوشهر به طور مخفیانه وجود داشت. در منزل اعضای حزب، حوزه ها تشکیل می شد و دربارهٔ اخبار روز و وضعیت زندانیان بحث می شد. گاهی هم اعلامیه های حزبی، که غالباً از شیراز می رسید، قرائت می شد. بعد دیگر فعّالیتی نداشتیم.

- فکر کنم با لو رفتن سازمان افسران حزب توده در شهریور ۱۳۳۴ در تهران، تشکیلات مخفی شما در بوشهر هم از کار افتاد و دیگر فعّالیتی نداشتید.

- مدتی پس از آزادی از زندان فعّالیت داشتیم، اما یام نیست چرا دست از فعّالیت کشیدیم. حوزه های حزبی هم در بوشهر منحل شد.

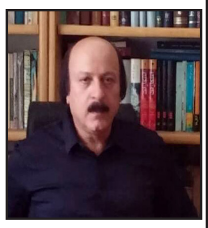
- از هم حزبیهای خودتان بعد از کودتا خبری داشتید؟

- خجسته بخت را در شیراز دیدم. آقای خلیل قاطان هم آمد شیراز و فامیلش را عوض کرد. گذاشت صلح دوست. یک بار در حالی که کلاه کوچک معروف یهودی ها هم سرش بود، او را در شیراز دیدم.

- از این که با وجود خستگی به ما وقت مصاحبه دادید، صمیمانه تشکر و قدردانی می کنم.

دشواری های زنان در مناصب مدیریتی

فرخ روزبهی



به نظر می رسد اتفاق مهمی در جامعه در حال وقوع است که کم توجهی یا نادیده انگاشتن آن به منزله ی بروز مشکلات جدی است. با این که موضوع اعمال محدودیت در مدیریت زنان پدیده ای جهانی است در کشور ما ویژگی ها و محدودیت های خاصی دارد که با توجه به جوان بودن جامعه و روند رو به رشد کسب دانش و مهارت زنان در ایران، چالشی عمیق تر از دیگر کشورها، برجای خواهد گذاشت.

مشارکت بیش از ۳۰ زن در کاندیداتوری ریاست جمهوری یازدهم در سال نود و دو با تمام دشواری ها در زمینه ی مدیریت زنان، نشان دهنده ی خواست رو به رشد آن ها در بخش های گوناگون است؛ به ویژه این که بیشتر کاندیداهای تأیید صلاحیت شده نسبت به مقوله ی مدیریت زنان، یا اعلام نظر مثبت داشتند یا به نوعی مسئله را مسکوت گذاشته اند.

این موضوع نشان می دهد درک وضعیت خاص کشور از سوی بخش های تصمیم ساز و تصمیم گیر امری ضروری است. توجه به ظرفیت های اجتماعی و ارتقای سطح توسعه ی همه جانبه ی فرهنگی-اجتماعی جامعه تغییر نگرش مدیران را الزامی ساخته است؛ هر چند مقاومت های جدی در برابر این خواست وجود دارد، مطالبات روزافزون زنان تغییر و بازخوانی الگوها را ضروری کرده و مجموعه ی به هم پیوسته ای از ضرورت مطالبات معوق و توسعه یافتگی اجتماعی قوانین و الگوهای ذهنی را به چالش کشیده است.

سقف شیشه ای و نابرابری جنسیتی بر مبنای رویکرد همه جایی قدرت درصدد تقویت الگوی رایج محدودیت مشارکت زنان در مدیریت کشور است؛ اما آنچه می تواند این مسیر را با چالش روبرو کند، تغییر از نوع جابه جایی الگوی ذهنی و تحول آن است. مطالبات روزافزون جامعه و نیز زنان حوزه ای از چالش های متنوع را برای تصمیم گیرندگان ایجاد کرده که شاید در کوتاه مدت بتوانیم آن را نادیده بگیریم و در لایه های قدرت پنهان خانواده و الگوی پدرسالاری حاکم بر روابط اجتماعی در کشور به حاشیه برانیم، اما در بلندمدت جامعه را با فشار زیادی از جنس قدرت روبرو خواهد کرد؛ زیرا مطالبات فزاینده به دلیل خاصیت تجمیع می تواند قدرت به مفهوم «فوکویی» را از روابط شخصی به حوزه ی عمومی انتقال دهد و تغییراتی از جنس دیگر را به جامعه تحمیل کند که شاید با الگوهای رفتاری و عرفی آن جمع نشود.

تلاش برای پیشبرد شرایط مدیریتی زنان بیش از آن که یک رویکرد جنسیتی باشد، یک حرکت جمعی برای ارتقای نیمی از جامعه است که نیم دیگر آن را به دنیا آورده و رشد می دهند، لذا به یک راهبرد و رویکرد همه جانبه نیاز است.

* مطلب بالا بخش نتیجه گیری از پژوهش دکتر زهرا نژاد بهرام درباره ی «جایگاه زنان در مناصب مدیریتی» است و مربوط به دهه ی ۱۳۸۰ است که در جلدی تحت عنوان گزارش وضعیت اجتماعی زنان در ایران در سال ۱۳۹۴ توسط نشر نی به چاپ رسیده است.

تلفن های تماس
۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
۰۷۷۳۳۳۲۵۹۰۰
۰۷۷۳۳۳۲۸۱۵۱

هفته نامه نسیم جنوب،
دیرپاترین نشریه تاریخ بوشهر

هفته نامه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، ورزشی

نسیم جنوب

nasimjonoub.com

صاحب امتیاز: دکتر امیر خلف پور
مدیر مسئول و سردبیر: یونس قیصی زاده
نشانی: بوشهر، میدان قدس،
کوچه بوستان ۳۰ (جانباز)، دفتر نسیم جنوب
تلفن: ۳۳۳۲۵۹۰۰-۰۷۷ فاکس: ۳۳۳۲۸۵۱
تلفن همراه: ۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
ایمیل: info@nasimjonoub.com
صندوق پستی ۱۱۹۹
لیتوگرافی و چاپ: کارگر



گشت و گذاری در دفتر فیس بوک در لندن



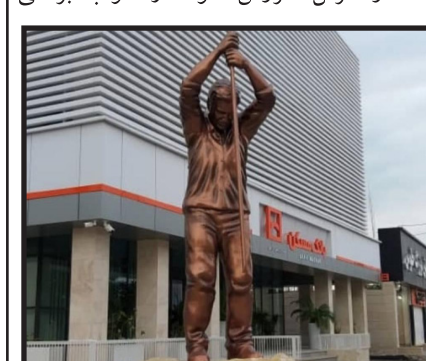
دکتر حسین شریفی: امروز رفته بودم دفتر مرکزی فیس بوک در لندن. آنچه دیدم خیلی جالب بود. چند مورد را برای شما ذکر می کنم:

- دو هزار نفر در دفتر مرکزی آن در لندن کار می کنند. ۸۵ درصد خارجی هستند. بهترین مغزها از تمام نقاط دنیا.
- هیچ کس دفتر کار ندارد. همه جای ساختمان صندلی، مبل هست هر جا دوست دارید می توانید بنشینید و کار کنید.
- ساختمان ۲۴ ساعته باز است. هیچ ساعت کاری مشخصی ندارد. هر موقع خواستید می توانید بیایید و بروید.
- در تمام شش طبقه کافه تریا، جا برای شیرینی، انواع و اقسام نوشیدنی هست. همه مجانی
- یک رستوران بزرگ هست که انواع مختلف غذا سرو می کند. و یک بخش هم هست که هر هفته غذای یک کشور خاص. امروز غذای مجارستانی بود. همه هم مجانی. کارکنان می توانند خانواده و دوستان خود را برای غذا بیاورند.
- محفظه های مخصوص برای خواب
- همه جا اتاق برای بازی و ورزش هست
- جای مخصوص برای ماساژ
- دانشجویانی که استخدام می شوند قبل از شروع کار حدود ۵۰ هزار پوند به آنها می دهند تا اگر بدهی دارند پرداخت کنند تا فکرشان راحت باشد.

سنگ برها

قاسم محمدی: اگر در بلندای تاریخ در میان مشاغل بشری سرک بکشیم، شغلی پر مشقت تر و تن تراش تر از شغل سنگ بری، آن هم در شرایط آب و هوایی این حوزه جغرافیایی از کشورمان نخواهیم یافت.

سحرگاهان، سنگ بُرهای محلات سنگی، باغملا، تنگک و سرتل خروس خوان از خواب بر می



خواستند، آب گرمی، استکان چائی، لقمه نانی و ابزار کار که بیل و منتیل و قمقمه آبش بود، بر دوش می نهاد و راهی معدن سنگ می شد.

بخشی از زمین های سنگی، باغملا، سرتل و تنگک بافت های مرجانی سرسختی داشت که امروزه سنگهای آن بر خانه های بافت قدیم و جدید شهر بوشهر و حتی روستاها و شهرهای دیگر بوشهر می بینیم. سنگ برها برای شکل دادن هر قطعه از این سنگ ها رنج طاقت فرسایی بر خود روا می داشتند.

شاید امروز که بر در و دیوار ساختار بافت قدیم شهر و دیارمان بی تفاوت و بی نگاه از کنار این همه سنگِ برهم چیده، می گذریم، نگاهی مهندسی داشته باشیم، صدای برخورد منتیل و سنگ را بر تن و وجود هر سنگ‌بُر را حس کنیم و خیسی عرق جبین او بر پوسته سخت سنگ ها، ما را به خود آورد، تا بی بها نداریم این ارزشهایی که با زحمت های فراوان پیش روی من و تو رخ نمایی و افتخارآفرینی می کند.

شوق و ذوق به کار و دستاورد روزانه هر سنگ‌بُر و امید به فروش آن، او را وامیداشت از سحرگاه تا نیمروز، در زمستان با آن سوز باد شمالیش و در گرما و شرجی طاقت فرسای تابستانش، با تغذیه نه چندان به دل گیر، چند قطعه سنگی برهم نهد. خوشحال و سرمست از دسترنج خود به خانه آید و با ذوق و شوق به خود ببالد که امروز چند قطعه سنگ درآورده ام و چقدر زیبا بود لبخندی که بر لب اهل و عیال می نشاند و همین لبخند ها بود که روز و روزگار خستگی و تن تراشی خود از سنگ و منتیل را می زدایید.

تا که امروز من، تو، او را در کنار خود بیابیم با دستان لرزان پر از پینه و چشمان کم سو و تنی که دیگر حتی یارای بلند کردن منتیل هم ندارد. اکنون آیا روز آن نرسیده که با لبخندمان تن خسته از روزگار بیل و منتیل او در سالهای دور پر از امید او را به مهر و بوسه گیریم؟ آیا آن روز فرا نرسیده است تا دستان بی پینه خود را در دستان پر پینه اش نهیم به مهر و چشم پر سویمان به چشمان بی سویش نهیم و به او بگوییم که هنوز صدای چکاچک بیل و منتیلت از سنگ درارهای کوی و برزن روزگارت به گوش می رسد. سنگ های دست رنج تو، نقش بسته بر پیکر هر عمارت و خانه این دیار، گویای هنر تو می باشد که ما امروز به آن افتخار می کنیم.

سیل و حاج قاسم در خوزستان

حبیب احمدزاده: نمی دانم حدوداً چندمین روز سیل در خوزستان بود که دیگر همه متوجه وخامت رو به تزاید اوضاع شده بودند. در شادگان بودیم و هر دقیقه آب بالا و بالاتر می آمد. با گروه جشنواره دانش آموزی روستا به روستا می رفتیم تا بتوانیم با حضور هنرمندان و پخش عروسک و گرفتن جشنهایی کوچک در حد و اندازه هر ده، به بچه های محصور در سیل، شادی و روحیه هدیه دهیم و دوتا دستگاه کوادکوپترکه با هماهنگی استانداری آخرین تصاویر هوایی از پیشروی سیل را برای استانداری خوزستان ارسال می کردیم که غروبی گفتند حاج قاسم در راه است تا برای بازدید اوضاع بیاید. آقای شوشتری از ستاد عتبات خوزستان و آقا مکی یازع دبیر جشنواره خودمان خودجوش خانه ای پیدا کردند تا بتوانند گروه حاج قاسم را در آن جا دهند و وقتی حاج قاسم که با چند ماشین رسید این دو رفیقمان برای تهیه مختصر شامی همراه با صاحبخانه بیرون رفتند که به نوعی آخرین نفر میزبان محلی من شدم با دو تن از دوستان جوان فیلمساز آقایان حسین روشنکار و مهرداد خان افراسیابی. به سردار گفتم که دوستان برای تهیه شام بیرون رفتند و برمی گردند و شما حتما امشب شام اینجا مهمان هستید. که ایشان با لحن معترضانه و محجوبانه ای اعلام کرد که ما واقعاً راضی به زحمت نیستیم، من هم به شوخی جواب دادم فعلاً که زحمت دادید، دیگه نمیشه کاریش کرد، خندید و گفت راست میگی، این چه حرفی بود که زدم و سری تکان داده و نشست. از همان لحظه اول رفتارشان با جوانان و افراد تازه ورود کاملاً به چشم می خورد خودشان بلند شده و به طرفشان رفته و با آنان چاق سلامتی کرده و آنان را درکنار خود می نشاندند و از احوالاتشان ریز و درشت می پرسیدند همانگونه که از دو فیلمبردار جوان ما پرسید که هنوز شیفته وار کاملاً به یاد دارند در این هنگام ابومهدی مهندس هم وارد و جمعشان تکمیل شد. نماز را همگی پشت سر ابومهدی خواندیم. و بعد با سادگی به دیوار هال منزل بدون توجه به بزرگی یا کوچکی رتبه جایگاه نشستن سردار و ابومهدی تکیه زدند. چنان رفاقتی داشتند که انسان بدان حسادت می کرد. شام آماده و سفره گسترده شد. سردار با ذکر نام همه حتی محافظان را بر سر سفره خواند و بعد آرام آرام شروع به صرف غذا کرد. عجیب تر آن بود که برای نیروهای همراهش به



مانند مادری مهربان لقمه گرفته و خود به دهان آنان می گذاشت. تلفنم زنگ خورد، خانم کارگردان معروفی بود که تحت تاثیر احساسات غلط باقیمانده از دوران جنگ می گفت که چه جور غیرت افراد محلی قبول می کند که نیروهای عراقی وسط زن و بچه آنان باشند. سعی کردم خونسرد باشم وگفتم فلانی ما هشت سال با ارتش عراق جنگیدیم و می دانیم چه جور از ناموسمان دفاع کنیم و در ضمن اینها در زمان جنگ کنار ما با همان به قول شما ارتش صدام در داخل کشورشان در جنگ بوده اند و با احترام کامل خداحافظی کرده، گوشی را کنار گذاشتم. دوباره گوشی زنگ خورد، این دفعه همسر یکی از کارگردانان معروف سینما بود که می پرسید: شنیدم حشدالشعبی با تانک در حال اشغال خوزستان است و حتی وارد شادگان شده، راست است؟ نگاهی به صورت آرام و در حال غذا خوردن ابومهدی کردم و به خانم دوستم گفتم اخه این همه نقطه سوق الجیشی در خوزستان جا قحطی است که کسی بخواهد بجای مثلا آبادان و یا اهواز، شادگان را بگیرد؟ انشاالله خدمتتان زنگ می زنم، پس از اتمام غذا خوردن، قضیه تلفن را به ابومهدی گفتم خندید و گفت هر کس از ما تانک زد و یا غنیمت گرفت آهنش را بفروشه و خرج سیلزده ها بکند، زمان داعش شما ملت ایران کمک ما ملت عراق کردید، الان ما احساس وظیفه کردیم برای جبران قسمت کوتاهی از این همه محبت به کمک بیاییم. البته ما فقط وسایل مهندسی آورده ایم برای کمک به جلوگیری از پیشرفت سیل و گروه بهداری برای اینکه امراض بومی ما با منطقه شما یکی است و پزشک و پرستار ما عرب زبان است و راحت تر با مردم عرب زبان شادگان و سوسنگرد ارتباط برقرار می کند. گوشی را به سمتش گرفته و عرض کردم همین ها را با ذکر نام همسران کارگردان برایش بگوید تا تصویربرداری کنم، خندید و با تعجب گفت صحبت کنم! چشم، با همان شیرینی یک لهجه تبدیل عربی مبدل شده به فارسی سلامی دوستانه به خانم آن طرف خط کرد و مانند آن که با خواهرش صحبت می کند بسیار صمیمی و دلسوزانه همه چیز را برایش توضیح داد. فیلم را با این عنوان برای خانم دل نگران ارسال کردم (سخنرانی تکی ابومهندس رهبر حشدالشعبی برای سوالات سرکار خانم فلانی دل نگران از سقوط شهر فوق سری و استراتژیک شادگان به دست عراقی ها، درست سی و خورده ای سال پس از اتمام جنگ تحمیلی و چند شکلک خنده). پس از لحظاتی شکلک صورتک های تعجب شدید به جای جواب متنی در جوابم صفحه خانم مورد نظر را پرکرد. اندکی استراحت نشسته که تمام شد سردار نقل به مضمون گفت ما که با این همه نیرو درست نیست مزاحم صاحبخانه باشیم، پس عزیزان حرکت. در مقابل اصرار دلی صاحبخانه هم گفتند جلسه ای در کنار محل های خطر سیل خواهیم داشت و بعد هر محل عمومی هم که بشود استراحت خواهیم کرد.که بعداً مشخص شد پس از ساعتها بازدید مناطق مصیبت دیده از سیل در پایگاه مقاومت مسجدی در همان محل شبانه اطراق کرده اند. فردا که کار شروع شد تازه متوجه ورود دهها دستگاه ادوات مهندسی این دوستان عراقی شدم. بیل مکانیکی های مخصوص آنان با لاستیک های تیوپی برخلاف بیل مکانیکی های کلاسیک و معمولی زنجیری ما می توانستند که براحتی در آب کم عمق وارد و به سهولت درون کانال پل های زیر جاده را از رسوبات انباشته شده برای سهولت حرکت آب پاکسازی می کردند یعنی کار چند ده ساعته و ناقص ادوات زنجیری ما را در عرض کمتر از یک ساعت انجام می دادند. و بدین سان حضور گروه مهندسی حشد الشعبی به جز در حل مشکلات بهداشتی و آذوقه ای مردم، توانست از به زیر سیل رفتن و نیز تخریب جاده آبادان ماهشهر و ورود آب بیشتر به شهر و روستاهای شادگان و نیز سوسنگرد و آبادان جلوگیری کند. پس از چندماه هنوز خاطره آن دو سه شبانه روز برای خود من و جوانان سینماگر همراه مان به طرز باور نکردنی به شیرینی عسل است که توانسته باشیم به امامت شهید ابومهدی و در کنار سردارشهید سلیمانی نمازی خوانده باشیم.

بعضی وقت ها فکر می کنم که شاید همین نماز و حضور، گروه ما را دو جهان بس باشد.

رئیس انجمن موسیقی استان بوشهر:

اولویت انجمن موسیقی استان بوشهر تحقق برنامه "دستان" است



رئیس انجمن موسیقی استان بوشهر گفت: اولویت‌های فعالیت‌های دور جدید این انجمن تحقق برنامه منسجم و مدون با عنوان "دستان" در بازه‌های زمانی ۶ ماه و یک سال است.

حماسه حق پرست در گفت و گو با ایرنا افزود: در آبان ماه سال جاری با توجه به آیین نامه و اساسنامه انجمن موسیقی کشور دوره جدید یکساله اعضای هیات مدیره و رئیس انجمن موسیقی استان‌ها با برگزاری انتخابات توسط اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی آغاز شده است.

وی بیان کرد: در این ارتباط برنامه‌هایی به عنوان اصلی‌ترین رویکرد انجمن موسیقی استان بوشهر در نظر گرفته شد که اولویت این انجمن اجرای آن است طوری که هر انجمنی در ادوار آتی نیز بتواند این برنامه را به صورت مستمر دنبال کند.

رئیس انجمن موسیقی استان بوشهر اظهار داشت: برنامه دستان در برگیرنده رویدادها و رخدادهای موسیقیایی سراسر این استان است که ظرفیت‌های بخش‌های مختلف را پوشش خواهد داد.

حق پرست ادامه داد: در این ارتباط از نمایندگی‌های انجمن موسیقی در شهرستان‌های استان خواسته شد تا برنامه‌های خود را در قالب ویژه برنامه دستان به انجمن موسیقی استان ارائه کنند که پس از بررسی و بازبینی برنامه‌های نمایندگی‌ها، برنامه نهایی در قالب ویژه برنامه دستان به آنها ابلاغ شد.

وی یادآور شد: برای نمونه در شهرستان گناوه و دیلم برنامه دستان با رویکرد موسیقی آوازی، در دیر و کنگان با رویکرد سازهای دایره و نی انبان، دشتی و تنگستان پیرامون شروه خوانی و گذری بر موسیقی آوازی بوشهر و سایر شهرستان ها نیز به تناسب ظرفیت خود در حوزه موسیقی برنامه‌های مدنظر به آنها ارائه شده است.

رئیس انجمن موسیقی استان بوشهر گفت: از دیگر اولویت‌های این انجمن پیگیری میزبانی جشنواره بین‌المللی موسیقی فجر است تا برای نخستین بار این مهم رقم زده شود.

وی بیان کرد: در این زمینه تلاش‌هایی آغاز شده تا حتی برای ۳ تا ۴ شب بخشی از برنامه‌های جشنواره بین‌المللی موسیقی فجر در بوشهر روی صحنه برود. دیگر اولویت انجمن انسجام دفتر انجمن موسیقی بوشهر است تا در این مرکز یک پایگاه و محلی برای نشست و برخاست‌های اهالی موسیقی راه‌اندازی شود.

وی بیان کرد: در بحث آموزش و کارگاه‌های آموزشی نیز پیش بینی شده رویکرد جدیدتری در زمینه کشف، شناخت و معرفی چهره‌ها و استعدادهای موسیقیایی سراسر استان بوجود آید که در این ارتباط امیدواریم با برگزاری کارگاه‌های آموزشی با حضور استادان بنام و چهره‌های آکادمیک و دانشگاهی خروجی مناسبی در بخش آموزش‌ها داشته باشیم. با توجه به فرصت اندک هر انجمن در مدت یک سال، این بازه زمانی برای انجام کارها، رصد و بررسی بسیار محدود است و با توجه به مشکلات اعتباری و بودجه شاید کار از بعد پیشرفت و پیشبرد نیز دچار مشکل شود.

حق پرست ادامه داد: اعتقاد دارم استان بوشهر و بویژه مرکز استان مهد موسیقی ایران است زیرا آغاز تا پایان زندگی مردم این دیار بین هنر موسیقی و متن زندگی مردم پیوند ناگسستنی دارد.

دبستان گلستان، یک تاریخ فراموش شده



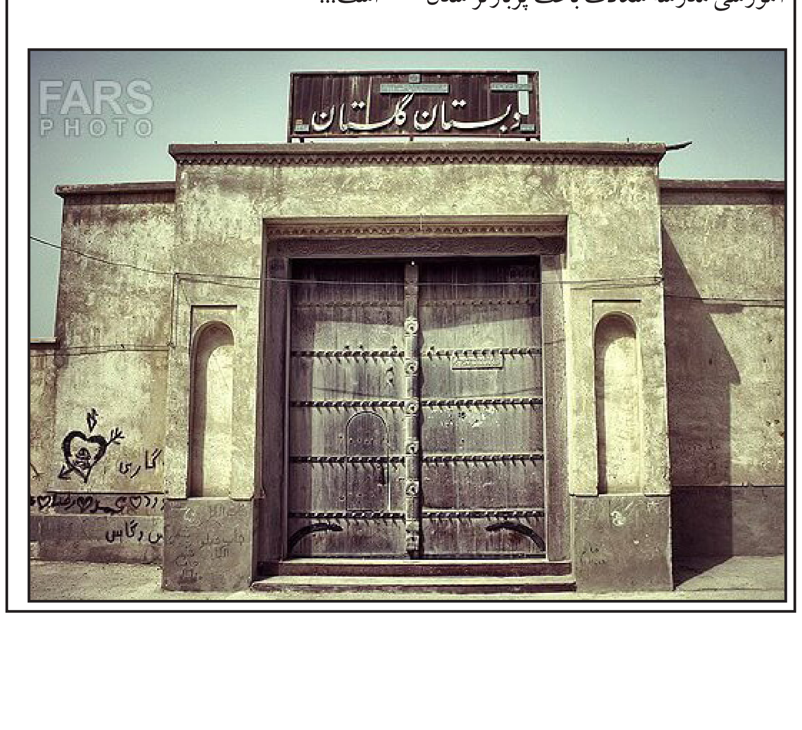
بابک شاکر: کمتر کسی از نسلهای پیشین شهر بوشهر را می شناسید که دوران تحصیلی ابتدایی خود را در دبستان گلستان طی ننموده باشد. دبستان گلستان یکی از مهم ترین اماکن فرهنگی و بنیادهای آموزشی دوران جدید در شهر بوشهر محسوب می شود که تاریخ تأسیس آن به سال ۱۳۱۸ می رسد. در کشاکش دوره های مدرن آموزشی توانست بار تحصیلات ابتدایی در بوشهر را به دوش بکشد، در دوران استانداری دکتر سالاری تصمیم گرفته می شود که دبستان تاریخی به فرهنگسرا تبدیل شود و مقدمات این کار انجام شد از جمله تخلیه مکان، تعمیر قسمت جدید و اختصاص بودجه به قسمت تاریخی که متاسفانه بعد از همه این آموزش و پرورش قسمت جدید را به فرهنگسرا اختصاص نداد و آن را به مدرسه غیر دولتی تبدیل کرد.

در این بین چند صد میلیون تومان بودجه به مرمت ساختمان قدیمی اختصاص یافت، ولی متاسفانه با رفتن دکتر سالاری مثل بسیاری پروژه ها آن قسمت هم فرهنگسرا نشد آن نیز به جهاد دانشگاهی اختصاص یافت و پروژه یک فرهنگسرا در قسمت محروم بافت تاریخی بوشهر فراموش شد.

دبستان گلستان تنها یک محیط آموزشی نبوده که تاثیر آن در دوران مدرن سیستم آموزشی مدرسه سعادت باعث پربارتر شدن نظام نوین آموزشی ایران در دهه های بیست شمسی شد و در تربیت نسل تازه ای از فرهیختگان، نویسندگان و دانشمندان نقش بسزایی داشت. این دبستان همچنین توانست نسل تازه ای از آموزگاران را جذب نماید که بنیاد آموزش نوین و دانشسرایی را نیز در بوشهر بنا گذارند. دبستان گلستان دوره های مختلفی از تغییرات را جهت تثبیت گذرانده است و همواره به عنوان یکی از عوامل ظهور و بروز متدولوژی جدید آموزشی شناخته می شد... که اگر نمونه مدرسه گلستان نبود شاید کودکان اقشار ضعیف در جامعه بوشهر در مکتب خانه ها فاقد دانش روز می ماندند... در واقع دبستان گلستان در امتداد انگیزه تأسیس مدرسه سعادت با آموزش همگانی و سیستم جدید حکومت ایران در دهه بیست بنیاد مهمی را بنا گذاشت. امروز اما ساختمان دبستان گلستان با این پیشینه غریب مانده است و آنچه بایسته آن است در حقش ادا نشده است. انتظار می رود بقایای ساختمان این دبستان به صورت یکی از اماکن مهم فرهنگی و تاریخی بوشهر مورد بهره برداری قرار گیرد.

ملت های بینش مند ملتهایی هستند که در تاریخ خود آینده ای بالنده را متصور می شدند که هر چه ما به پیش می رویم حفظ این بنیادهای ارزشمند ضرورت های فرهنگی و ارزش های مهم اجتماعی را برای ما پر رنگ می کند.

دبستان گلستان امروز تاریخی فراموش شده است...



تبدیل کنگان به عسلویه‌ای دیگر!

حمزه زارعی - کارشناس محیط زیست

یادداشت: این روزها آلاینده‌ها به معضلی بزرگ در جوامع صنعتی و کشورهای در حال توسعه تبدیل شده است که آثار زیان بارش به صورت کوتاه مدت و بلندمدت بر انسان و سایر جانداران



و محیط‌های پیرامونی ظهور و بروز پیدا می‌کند. آلاینده‌ها از سه طریق آب، خاک و هوا تأثیرات مخرب خود را بر منطقه می‌گذارند البته در مباحث آلایندگی، آلایندگی‌های اجتماعی که پیامدی از صنعتی شدن یک فضای غیرصنعتی است نیز مورد پژوهش قرار می‌گیرد. در کشور ما وقتی حرف از انرژی و صنایع بزرگ نفتی به میان آورده می‌شود سریعاً نام عسلویه و کنگان در اذهان متبادر می‌شود، نامی که مترادف با آلایندگی‌های زیست محیطی شده است. با توجه به راه‌اندازی چندین ساله صنایع عظیم نفتی در عسلویه، نام این شهر در ایران و حتی در جهان بیشتر از سایر شهرهای منطقه که متأثر از فضای صنعتی هستند، شناخته شده است، سایت ۲ پارس جنوبی که در کنگان مستقر شده با توجه به حضور چندین پالایشگاه و پتروشیمی در آینده‌ای نزدیک به عسلویه‌ای دیگر با همان میزان آلایندگی تبدیل خواهد شد. با توجه به اینکه اصلی‌ترین منابع آلاینده در این دو سایت، پتروشیمی‌ها و پالایشگاه‌های گازی هستند در اینجا نگاهی کوتاه به بعضی از منابع آلاینده هوا در پالایشگاه‌های گازی خواهیم داشت.

آلاینده‌های هوا که از طریق پالایشگاه‌های گازی تولید می‌شوند به صورت کلی عبارتند از گازها H_2S، CO، NOX، SOX و ذرات معلق. این آلاینده‌ها عموماً از طریق دودکش‌ها و مشعل‌های موجود در پالایشگاه‌ها در هوا منتشر می‌شوند. حجم انتشار گازهای SOX و CO از سایر گازها و آلاینده‌ها بیشتر بوده و آسیب‌های جدی تری به محیط زیست وارد می‌کند. یکی از اصلی‌ترین عوامل تولید آلاینده CO در کوره‌ها به عدم احتراق کامل که دلیل اصلی آن عدم اندازه‌گیری صحیح و خواندن مقدار دقیق اکسیژن مازاد در کوره‌ها است برمی گردد. برای رسیدن به ضریب ترکیب ماده سوختنی و هوا در کوره‌ها باید مقدار اکسیژن در خروجی کوره‌ها را به صورت مداوم و برخط اندازه‌گیری کرد. با کنترل میزان دبی ماده سوختنی و هوا می‌توان احتراق کامل برقرار و تا حد زیادی آلاینده CO را کاهش داد. آلاینده اصلی که با حجم بسیار زیاد در پالایشگاه‌های گازی تولید می‌شود آلاینده‌ای است به نام SO_2 این آلاینده با توجه به ترکیبات گاز برداشتی از مخازن زیرزمینی پارس جنوبی و همچنین فرآیند تصفیه و پالایش آن تولید می‌شود. عدم کارکرد صحیح یکی از واحدهای گازی در پالایشگاه‌ها به نام واحد بازیافت گوگرد (SRU) باعث می‌شود که این گاز مخرب تولید و در هوا انتشار یابد. عموماً انتشار این گاز از طریق دودکش‌های SRU بوده و در مواقعی از طریق مشعل‌های فعال هم صورت می‌پذیرد.

عدم کارکرد صحیح واحد SRU باعث پایین آمدن راندمان و کارایی این واحد در تبدیل ترکیبات گوگردی به گوگرد مذاب و جامد شده و ارسال این گازها به سوی کوره زباله سوز در واحد SRU باعث انتشار گاز سمی SO_2 و به تبع آن افزایش میزان آلایندگی می‌شود. از مهم‌ترین دلایل عدم کارکرد صحیح واحدهای SRU می‌توان به عدم وجود یا عدم عملکرد صحیح دستگاه‌های اندازه‌گیری کیفیت گاز ورودی و خروجی در این واحد و فرآیند آن اشاره کرد. عدم خوانش صحیح مقدار H_2S در ورودی این واحد و همچنین عدم خوانش دقیق و دائمی SO_2، H_2S و نسبت این دو به هم باعث می‌شود که کنترل‌پذیری بر این واحد و فرآیند آن کمتر شده و این واحد نتواند راندمان بالایی داشته باشد. در دودکش‌های واحد SRU علاوه بر سوختن ترکیبات گوگردی، آلاینده دیگری به نام CO نیز وجود دارد که این آلاینده همان‌طور که قبلاً گفته شد به عدم وجود احتراق کامل در کوره برمی گردد.